

بکنند و هماهنگی خودشان را بنمایانند تا بتوانیم این انقلابی را که در دو نقطه حساس دنیا (ایران و منطقه فلسطین) پدید آمده، بیاری حق و به‌همت و هم‌رزمگی همه ملت‌ها، انشاءالله به پایان برسانیم.

**درود بر همه شهدای ایران و فلسطین**

درود به‌همه شهدائی که خونشان در کنار و گوشه و تپه و ماهور

اطراف فلسطین و در سرزمین فلسطین ریخته شد.

درود بر همه خونهاییکه از جوانهای ما و جوانان فلسطین آمیخته شده

**پیروز است نهضت ایران و فلسطین**

**پیروز است نهضتهای همه مردم مستضعف دنیا**

ما امیدواریم که خداوند ما را از قید شیاطین، با هشیاری و با بینش کامل نجات بدهد و بارهبری قاطعی که داریم (رهبری مراجع مسئول دینی بخصوص حضرت آیت‌الله خمینی) روز به‌روز شکوفائی نهضت خودمان و دیگر نهضت‌های ملل ستم دیده را ببینیم.

والسلام علیکم ورحمت‌الله..

۲۵ اردیبهشت ۵۸

## سخنرانی پدر طالقانی در دانشگاه تهران بمناسبت روز شریعتی (۲۶ اردیبهشت)

کتابخانه آیت‌الله‌الرحمن‌الرحیم «زمانه ما»

ان‌الله لا یغیر و ما بقوم حتی یغیر و اما بانفسهم و اذا اراد الله بقوم سوء افلا مردله و مالهم من دونه من وال.

امروز مصادف است با روز هجرت خاطره‌انگیز فرزند مجاهد و متفکر اسلامی ما مرحوم دکتر شریعتی است بیش از این، مفصل‌تر از این بلیغ‌تر از این رساتر از این در کتابهایش تبیین شده، ما مطلب تازه‌ای درباره این شخصیت مجاهد مهاجر و شهیدمان نداریم آیه‌ای که تلاوت کردند منش و روش و راه دکتر شریعتی چه اثری در جامعه ما در نسل جوان گذاشته است بیان میکند.

نمی‌توانم بگویم. وقت هم کوتاه، وضع حال و مزاجم نارساست. آیه‌ای که تلاوت کردم، منش و روش و طریق و راه دکتر شریعتی

را چه از جهت شخصی، چه اثری که در جامعه، بخصوص در نسل جوان ما گذارده است بیان میکند، نمونه‌ای است. شخصیت و اصالت دکتر شریعتی از همین آیه مشخص است. پس چه بهتر در این مرکز تحقیق و علم و سنگر مبارزه فکری و اجتماعی ما، دانشگاه ما، پردازیم به تبیین این آیه، تا آنجا که فرصت و حال اجازه میدهد. ان‌الله لایغیر وما بقوماً... خداوند تغییر نمی‌دهد، دگرگون نمیکند، آنچه به قومی به مردمی وارد شده، و به مردمی و وضع مردمی ایجاد کرده، مگر آنکه، تغییر بدهند آنچه را که به نفسیات و اخلاق و روحیات اینهاست، این آیه فشرده با تعبیرات بسیار بلیغ و کوتاه یکی از مسائل بزرگت یا همه مسائل بزرگت اجتماعی را دربردارد، جمله ما بقوم با تعبیر «ما» که برای ابهام است و یا برای امثاق و قوم که امت و ملت (و تکرار آیه) خداوند تغییر نمیدهد آنچه را که تقوی امثاق یابد ترکیب باید ضمیمه شده مگر آنکه خود آنچه را که دارند تغییر دهند ان‌الله یغیر و اما بانفسهم این دید اسلام است در تحولات، تغییرات حرکت سعودی، حرکت نزولی، انحطاط‌ها، ترقی‌ها، عبودیت‌ها، کمال‌ها، بردگی‌ها، آزادی‌ها، هرچه ما کتاب بخوانیم، تجربه کنیم، بیاندیشیم احوال ملل و امم گذشته و حال را در بوتۀ تجربه و در مظهر و منظر مطالعه خود قرار بدهیم، مطلب بیش از این نیست که تغییرات، تحولات چه بطرف آزادی و کمال و استقامت و سرفرازی و بهروزی و بهشت‌ترین چه بطرف سقوط و انحطاط دوزخ از این اصل یا بقول شما جوانهایی که با فرمول عادت کرده‌اید، از این فرمول خارج نیست. زیربنای اجتماع بشر، حرکت بشر، تحولات انسان، انسان است مسئله‌ای است بدیهی جز برای کسانی که چشم خود را بهم بگذارند و با ذهن سروکار داشته باشند.

همه این مطلب که بخوبی درک میکنند که منشاء همه مسائل خود انسان است شرائط اجتماع، مسائل توارثی، مسائل اقتصادی همه اینها شرائط است نه زیربنا و اصل، یا باصطلاح علمی علت تامه همین شرائط است و علت آخر و آخرین علت که مکمل شرائط و مرحله اثر و پدید آمدن معلول خود انسان است. انسان با آنچه که با خود دارد، از افکار، نظریات، دید علمی، دید سیاسی و اخلاقیات مجموع اینها «ما بانفسهم» است که ان‌الله لایغیر ما بقوم حتی یغیرو اما بانفسهم. انسانی که بالفطره جویای کمال است و آزادی، انسانی که بهحسب فطرت خدا جوست کمال جوست انسانی که بحسب فطرت نفسی دارد که

پیوسته مانند نفس مواد ناشایست را از خود رد میکند و بیرون میریزد و هوای خالص را جذب میکند. و نفس و ماسویما فالهمها نچورها تقوی ها قدا فلاح من زکیما - چنین انسانی بعد از آنکه در میان مجتمعی، جامعه‌ای، نظام، اجتماعی واقع شد، آثار مجتمع، تعلیمات، تبلیغات، فرهنگ، اخلاقی که در اجتماع از یکدیگر منفعله یا نسبت به یکدیگر فمائلند همه اینها این انسان را شکل میدهند. انسانی که هیچ سبقه‌ای ندارد جز سبقه الهی، جز سبقه فطرت، جز سبقه حق پرستی و خدا-خواهی. این انسانی که این چنین شکل میگیرد، بعلاوه مسئله قدرت اختیار انسان که ممیز انسان است از همه موجودات دیگر.

و این امانتی است خدائی که در ضمیر انسان بودیعه گذارده شده، یعنی اختیار و خیر و شر و اراده عمل بطرف حسن یاغبین از مجموع فرد فرد انسانهایی که در یک مجتمعی شکل میگرد. امتی تشکیل میشود. یا باصطلاح قرآن قومی ان الله لایغیر ما بقوم و این امت است که میتواند سرنوشت خود را با داشتن اختیار و اراده تعیین کند. و راه و روشی را که دارد پیش بگیرد. اگر در مجتمع ناسالم، مجتمع ظلم و فساد فرهنگ منحط و منحرف قرار گرفت و خود را رها کرد در جریان و چنین حرکتی و چنین بستری خود بخود بطرف سقوط، بطرف بردگی و بندگی، خود فروشی و استعداد های خود را نابود کردن و فانی کردن پیش میرود و بعکس باصل بنا بر این باز نکته دیگری که در این آیه هست که مسئله بحث انگیزی است بین همه محققین قدیم و جدید شرق و غرب مسئله اختیار است که انسان تا چه حد مختار است آیا مختار است یا مجبور است در این آیه ملاحظه میکنید که یک قسمت راجع است به مشیت و اراده خدا؛ با همان سننی که در جهان قرار داد. که جمله اول فاعل فعل خداست «ان الله لایغیر ما بقوم» و در جمله دوم حتی یعنی تا آنقدر تغییر نمی‌دهد و انسان در مسیری که خود و اجتماع او را ساخته می‌ماند یا در ضلالت و گمراهی پیش میرود تا آن حدی که، یغییر و اما بانفسهم اینجا فاعل انسانها، اقوامند مگر تا آن حدی که خودشان خود را تغییر بدهند پس ملاحظه می‌کنید (و فاعل دو نسبت با هم در یک مسیر کلی اراده فائقه الهی که در سنن عالم و در جریان زندگی است و مگر قدرت اراده و تغییری که در خود انسان است و این نظر قرآن است که هم جبر است بیک معنی و هم اختیار نه جبر است و نه اختیار هماهنگی با اراده خداهم به همان سمت او را پیش میبرد

بحثی است مفصل نه موقعیتی است و نه جای این بحث اینجاست ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیر و اما بانفسهم، فلسفه انقلابهای دنیا، انقلابهای انبیاء، منشاء و منبع این انقلابات از انسان است. انبیاء آگاهی دهنده اند، نبی یعنی شخص آگاه که خود آگاه است و دیگران را آگاه میکند انبیاء، از ساختن انسان شروع میکنند انسانی که چشم و گوش بسته تسلیم محیط است وقتی که آگاه شد چشم باز کرد و نخست به خود متوجه شد و خود را تغییر داد میتواند محیط و اجتماع و مسیر را تغییر دهد. و کار همه انبیاء همین بوده تغییر انسانها یعنی تبعه انسانها برای تغییر خود و برای هوشیاری و آگاهی، تا نخست در خود باندیشند و خود را متحول کنند و سپس جوامع یا جامعه را همانطوریکه گفتم هرچه بخواهیم تأمل کنیم، تفکر کنیم بررسی کنیم، ریشه حوادث اجتماعی و تغییرات و تحولات و انقلابها را بررسی کنیم از این يك جمله قرآن نمی توانیم خارج بدانیم، همین جمله حاوی همه مسایل اجتماعی است. همین انقلاب خودمان را در نظر میگیریم. ملتی که سالها، قرنها، تسلیم يك نظامی بوده است و اخلاق و روش و منش و روحیات و دید فکری خودش را در همین مسیر میدیده، در نظام سلطنتی و شاهنشاهی تا چندین سال پیش اکثریت مردم جز عده محدود و معدودی این نظام را يك نظام ثابت و بلکه گاهی صیغه دین هم به او میدادند و میگفتند **السلطان ظل الله فی الارض** و هرچه ظل الشیطان بود به ظل الله منسوب میکردند و اراده او اراده حاکم بود، تعلیمات او، روش کار او، نمونه بود حتی چگونگی سخن گفتن سلاطین و اعمال آنها برای اکثریت از مردم يك الگویی بود که دین و اخلاق و همه چیز را مردم منطبق با او میکردند. این مردمی بودند محکوم و غیرمتغیر و خداوند هم سالها در سرنوشتشان تغییری نداد سپس می بینیم در دنیا دنیائی و تحولاتی و مسائلی در دنیا مطرح شد.

و بتدریج مکتبهای بوجود میآید و دیده هائی باز میشود يك مسائل جدیدی در دنیا مطرح شد و این افکار و عقاید در همه ملل تأثیر داشت و ما هم در بین دیگر ملل ولی سرگردان بین مکتبهای شرق و غرب گاهی بطرف یمن، گاهی بطرف شمال و نتیجتاً اینکه حرکت به خواست رژیم حاکم بود. در این میان بود که شخصیت هایی توانستند اسلام را که دین الهی و دین همین مردم و همین ملت و ملت های خاور-میانه است، آنطوریکه بود بشناسانند و در میان گمراهی های چپ و

راست، راه مستقیم را بیابد. مرحوم دکتر شریعتی خود نمونه‌ای بود هم از جهت شخصیت و هم از جهت کار و فکر و نوشتن و گفتن در همین تغییر از زمان جوانی و دوره‌های دبیرستانی مرحوم دکتر شریعتی ازدور و نزدیک آشنایی کم و بیش با اوداشتم، اوهم در همین اجتماع بود، در میان همین مردم بود، در زیر سایه شوم همین رژیم بود، ولی این امتیاز را داشت که نخست به تغییر خود پرداخت و در همه مسائل شك کرد و در همه مسائل تردید کرد، در نظام اجتماعی و در مکتب‌هایی که وارد میشد در کشور وارد میشد، در کشور ما و طرفداران و نشریاتی برای خود داشت.

در وضع نظام دینی، در معتقدات دینی از همه چیز شك کرد شك اولین مرحله تغییر است. انسانی که شك نکند به یقین نمی‌رسد. یامبتلا به يك سری عقاید و آراء سنتی و تقلیدی تا آخر عمر و یابی تفاوتی در تمام عمر مبتلا است.

کسی آمد خدمت حضرت صادق سلام الله علیه، عرض کرد **یا بن الرسول الله، هلکت**، من سقوط کردم هلاک شدم امام فرمود برای چی؟ هلاک شدی، حالا اگر چنین آدمی می‌آمد پیش امثال ما دستور میدادیم کاسه و کوزه‌اش را از در بیرون بریزند، گفت یا بن رسول الله من در وجود خدا شك کردم، امام بجای اینکه تکفیرش کند، براند، این روش و منش بزرگان ما بود، فرمود: نه، خلاك نشدی، **الله اكبر هذا هو اول اليقين**، این اول حرکت یقینی توست، آن خدایی که تو میشناختی يك خدای تخیلی بود، ذهن تو ساخته بود، تنی بود که اسمش را خدا گذاشتی، معلول فکر تو بود و متأثر از ذهنیات تو بود نه کمال مطلق و خدای زمین و آسمان و خدای حکیم و علیم و قدیر و قادر و مطلق و اراده مطلق. آنهایی که در خدا شك می‌کنند و دچار تردید دینی میشوند و دنبال مکتب‌های دیگر می‌روند، آن خدائی را ترك می‌کنند که محصول و معلول ذهن آنهاست که ما فوق ذهن، ذهن محدود انسانها، امام فرمود: این شك تو بزرگترین مسئله است، برای اینکه آن خدائی که بت ذهنی تو بود و ساخته بودی و آلت دست تو بود، او را به هر طرف میگرداندی و محکوم اراده تو بود او را شك کردی، لاله، و حالا باید در این شك نمایی پیش بری و در اینجاست که يك عده‌ای از جوانهای ماشك می‌کنند ولی دنبال تحقیق نیستند و همانجائی مانند، آنکه خدای تخیلی دارد،

عمری به‌همان خدایی که می‌خواهد، وسیله زندگی و شفای بیماری‌های خود و وسیله علاج و جای دکتر و طبیب و کار و عمل و کوشش و همه‌چیز او را پر کند، آن خدایی که تخیلی است آن همان بتی است که در ذهن او ساخته شده است. آن کسی که شك میکند و در شك میماند يك انسانی است که دچار ضعف فکری است و قدرت فکری ندارد که از این شك نجات یابد. این اولین حرکت فکری است در انسان که شك بکند و در پی شك دنبال تحقیق برود، حتی به یقین برسد و خصوصیت مرحوم دکتر شریعتی از آغاز جوانی و دوره دبیرستانی همین روح شکاکی بود. در همه چیز شك کرد، در دینش هم شك کرد، در دینی که بین مردم معمول است در اسلامی که مسخ شده است و دست بدست و حرفه به حرفه و صنف اسلام را وسیله صنف و حرفه و دکان و زندگی و مرید قرار داده‌اند. البته در این گیرودار يك جوان هوشمند تحصیل‌کرده باید شك بکند ولی در شك نماند.

دنبال تحقیق رفت کتاب خواند، تفکر کرد، اندیشید، هجرت کرد با مردم دنیا و مکتب‌های مختلف آشنا شد، بتدریج آفاق ذهنش باز شد و آنچه که باید بداند از يك اسلام متحرک انقلابی دریافت و بکشور خود بازگشت. این تغییر و تحول روحی بود که در اکثر جوانهای ما هست، ولی همه دکتر شریعتی نیستند که با تحقق از شك و تردید بیرون بیایند. مهمترین اثر او این بود که در دوره اختناق در دوره فشار، در دوره‌ایکه «اسلام زنده» گفتنش از نظر دستگاه بزرگترین جرم بود. شروع کرد جوانها را جذب کردن و آنها را تغییر دادن. آنهايي که مجذوب و مرعوب مکتب‌ها بودند، این رعب و جذب‌ه‌ها از آنها گرفت، تا اهل تحقیق باشند، تا ببیندیشند جوانهایی را تغییر داد چنانچه دیدیم. ولی در تمام زندگیش و تا پایان عمرش میگفت: من خالی از اشتباه نیستم. بارها که با هم بودیم میگفت: اگر اشتباه میکنم شما بیان کنید، بحث کنیم من از اشتباه بیرون بیایم. این خصوصیتش بود. این یکی از مزایای انسان است که دائماً احتمال بدهد اشتباه میکند و در پی رفع اشتباهش باشد - و بشرالذین یستمعون القول و يتبعون احسنه اولئك الذین هدی هم الله و اولئك هم اولی‌الالباب - مردمی که راه یافته‌اند حرکت میکنند دارای عقل اندیشمند و اندیشده هستند کیانند؟ آنهايي که گوش میدهند با گوش باز سخن می‌شنوند و این سخن‌ها را در

دارالتجربه ذهن‌شان تجزیه و تحلیل میکنند، و آنچه بهتر است، نیکتر است، عقلانی‌تر است میگیرند. و آنچه زائد است، آنچه باطل است بیرون میریزند. این سر تکامل يك انسان است به‌خلاف ما مردم که این عیب در همه ما هست یا گوش شنوا نداریم يك مکتبی يك مطلبی را وقتی پذیرفتیم حاضر نیستیم تجزیه و تحلیل صحیحی بکنیم و از احسن تبعیت بکنیم، یا اصلاً حاضر نیستیم که دنبال احسن برویم تبعیت کنیم در همین وضع اجتماعی ما می‌بینیم دائماً انتقاد، از این بدگویی از آن بدگویی، دنبال این نق‌زدن دنبال آن نق‌زدن، ولی گوش دادن و مسئله‌مطلب‌احسن را پذیرفتن کمتر هست، یعنی ما جنبه منفی‌اش را همراهش میگیریم نه قول احسن را میگیریم، قول اصرع را میگیریم. اگر برای يك نفری بخواهیم توصیف بکنیم آن قسمتی که قسمت ضعف این شخص است، قسمت نقطه سیاه این آدم را، آنرا بزرگش می‌کنیم. ولی نقطه خیرش را می‌پوشانیم و این یکی از عیبهای اجتماعی و اخلاقی ماست که بعد از این انقلاب بخصوص می‌بینیم که بسیار رشد کرده و شاید دست‌های هم در کار است. فلان شخص، فلان وزیر، فلان معلم، کسی، کسی‌وکسی میگویند دارای این عیب است. خیلی خوب دارای این عیب هست، آیا ببینیم دارای حسنی هم هست یا نه؟ نه همان عیب را رویش انگشت می‌گذاریم وقتی هم می‌خواهیم بحث کنیم نقطه ضعف بحث‌کننده را میگیریم، نه آن نقطه حسنش را - **فیتبعون احسنه** - ولی آن مردمی که همیشه در حرکتند پیشرفت میکنند و مبشرند به آینده روشن، آنهایی هستند که قرآن میگوید - **بشر الذین یستمعون القول** - گوش‌شنوا دارند اول گوشند بعد زبان، نه اول بگویند، بعد گوش باشند. گوش میدهند، تأمل میکنند، مطلب را جذب میکنند با عقل فطری، نه عقل اکتسابی محدود، نه عقل فرمولی. چون مسائل زندگی را، دخترها، فرزندان، خواهرها، برادرها با فرمول نمیشود حل کرد. دانشگاهی‌های ما و طلبه‌های ما همه‌اش دچار فرمولند و آن اصولی را که آنها دادند، مسائل اجتماعی، مسائل انسانی، مسائل زندگی، حیات همه را میخواهند با آن فرمول حل کنند و همیشه هم وامانده هستند، و این درست نیست. علم به‌جای خود، علم تا آنجا که وسیله حرکت و تکامل باشد، نه انسان را در محدوده خود نگهدارد و نه يك چراغ ضعیفی باشد در مقابل فضائی بی‌پایان که همه‌جا را برانسان بپوشاند. این جوانهای چپ‌گرای ما هرچه بحث میکنی میگوئی

چهارتا فرمول میگذارند جلوی آدم. انسان را میخواهند با او جل کند، اجتماع را با او، حرکت انبیاء را با او، وحی را با او، خدا را با او، زندگی را با او، مبدء را با او، همه چیز را با او، با چهار فرمول يك كليد سه شاخه‌ای که به هر جا باید بخورد، تضاد و تزوستن و آنتی‌تن تمام شد مطلب. خب يك بدبختی است برای انسان، ما دینی‌ها هم همینطور، چند جمله‌ای که از آیه‌ای از قرآن از يك منبری که خودش معلوم نیست چقدر از دین میداند، یاد گرفتیم. همه را دیگر تکفیر میکنیم، تا کجا ما باید هشیار بشویم و بشرالذین هرانسانی يك حرف حسابی دارد، هر گوینده‌ای چون از فطرت و عقل، - گرچه عقل محدود- بحث میکند، حرفی دارد ما باید حرفهایش را بدانیم - **يستمعون القول**- گوش بدهیم و بسنجیم و در معرض عقل، عقل فطری نه عقل مکتبی، نه عقل فرمولی قرار بدهیم. بعد آنچه که مطابق فطرت و حق و موازینی که داریم صحیح در آمد، احسن بود، آنرا دریابیم، و ضمیمه فکر و روح و تغذیه کمال خودمان بکنیم. پوشالهایش را بریزیم بیرون **يَتَّبِعُونَ احسنه اولئك الذين هديهم الله** اینها هستند که راه می‌یابند، متوقف نمی‌شوند. مثل فلان مکتب که گاهی اگر در مکتبش شك بشود، سقوط میکند. در زندان گاهی با ما حاضر نبودند بحث کنند. بعضی از زندانیان ما، دوستان ما، فرزندان مخلصی هم بودند میگفتم خوب چرا بحث نمی‌کنید؟ هر دو هم که در مقابل يك رژیم هستیم خوب بیائید ببینیم ما راست میگوئیم شما راست میگوئید. اگر بخواهید هی داد از وحدت میزنید، وحدت مثل ازدواج زن و مرد نیست که بیائیم بنشینیم بگوئیم. انکحت، آنهم بگوید قبلت، وحدت باید وحدت باشد، وحدت دید باشد، خب بیائید دیدمان را یکی کنیم. حاضر نمی‌شدند، بعد می‌پرسیدیم چرا؟ بعضی‌ها که صادق‌تر بودند میگفتند: اگر اینها بحث نکنند، شك کنند، چون به آن حقیقت نمی‌رسند در این مکتبی هم که مبارزه کردند، شك کردند، سقوط میکنند، چنانکه دیدیم یا خود فروخته دستگاه میشدند، یاسقوط در هروئین و مشروب و عرق و هرزگی و غیره. **اولئك الذين هديهم اليه و اولئك هم اولوالالباب.**

مرحوم دکتر شریعی این خصیصه را داشت، دائماً گوش میداد، دائماً فکر میکرد و مطلب را آنچه احسن بود از هر مکتبی میگرفت. از مکتب چپ، از مکتب راست، از مکتب اسلام، حتی خودش گاهی به من



میگفت: من از يك جمله‌ای که در يك کتاب معمولی است، معمولی دینی، که چشم مردم نمی‌آید مطلب دریافت میکنم، و بعد آن احسنش را جذب میکرد و همیشه هم معترف بود که من ممکن است اشتباه بکنم. این منتهای خصلت يك انسان متعالی است و چقدر ظلم میکردند مخالفین که میگفتند او حاضر نیست بحث کند، چنین است، چنان است، کتاب را می‌نوشت، اینهمه بحث میکرد و میگفت جواب بدهید، بحث کنید اشتباه مرا بیان کنید، بحث کنید، این مکتبی است که ملتی را میتواند تغییر بدهد، همانطوریکه گروه گروه جوانهای ما را از کاخ جوانانها به حسینیه ارشاد کشاند. کاخ جوانهایی که ساخته شده بود برای همین که ملت را مسخ کند تغییر بدهد بطرف انحطاط، دختر و پسر ما را که يك آلت بی‌اراده‌ای برای مصرف و برای استبداد و استعمار باشند. چشم و گوش بسته، فقط يك حیوان دوپای غریزی، آن نخست‌وزیر معدوم ملعون در یکی از مصاحبه‌هایش یادم هست به‌او گفته بودند: این کاخ جوانهایی که ساخته شده و دختر و پسر که به‌آنجا می‌آیند هنوز رویشان بهم باز نیست، خوب باهم معاشرت کنند. پس، متوجه هستید چه میخواست بگوید. گفته بود نه کم‌کم ما اینها را درست میکنیم. درصد هستیم این تغییر زیربنائی بود، این اصل مطلب است، مکتب دکتر شریعتی بود و خدایش رحمت کند که این رسالت را به خوبی انجام داد. خوب در این بین هم، میدانیم استعمار از همین آگاهی، از همین تغییر نفوس، تغییر فکر، تغییر اخلاق، این برخلاف مسیر استعمار و استبداد و عامل مزدور داخلی بود.

بهر صورتی این بوده، هر روز در يك گوشه شهر میدیدم يك بساطی و يك معرکه‌ای علیه دکتر شریعتی بود، خب بابا چه خبر است؟ بروید با او بحث کنید، صحبت کنید، بنشینید مطلبش را، در مقابلش جواب بدهید، گاهی هم يك جمله از کتابش گرفته میشد و سروصدا در همان مجامع و مجالسی که میدانید که ساواک گرداننده آنها بود، حالا یا آشکار یا نهانی، و همین تغییر نفسی که در يك فرد متفکر محقق ما و جوان آزاده ما پیش آمد و مردمی را تغییر داد، زیربنائی شد برای این انقلاب بزرگ ما. ما نمی‌گوئیم دیگران سهم نداشتند، همه سهم‌داشتند، یعنی قبل از این انقلاب، آنهایی که صاحب فکر و اندیشه بودند، زمینه فکری ساختند، اسلام را آنطوریکه اسلام پیامبر، علی، اباذرها، حسین‌ها

بود به مردم نشان دادند و رهبری بزرگ و قاطع امام حضرت آیت‌الله العظمی خمینی، با آن رهبریت قاطع، این انقلاب را به ثمر رساند، با این زیر بناها، امروز هم بر شما جوانها بر شما فرزندان انقلاب اسلامی، بر شما فرزندانی که مسئول امروز این کشور، بلکه ملت‌های محروم خاورمیانه و دنیا هستید، بار مسئولیتها اکنون و برای آینده بردوش شماست. همین است که با کمال تفاهم و تحقیق و تبیین هدفهای اسلام را بشناسید و تفرقه‌اندازها و دسیسه‌بازها و کسانی که میخواهند با یک جمله یا یک کلمه، بین این گروه مسلمان، آنگروه مسلمان تفرقه بیندازند از هر گروهی یک نفر اندیشمند با هم بنشینند و مسائل را باهم حل کنند و راه نفوذ استعمار و استبداد زخم خورده را بشدت ببندند. این هم وظیفه شماست. آخرین ملاقاتی که من با مرحوم دکتر شریعتی داشتم، آنوقتی بود که او تازه از زندان بیرون آمده بود، شبی بود که تا نیمه شب و بعد از نیمه شب با او بودیم و آن روح خلوص و دریافت احسن را چنان در او دیدم که این خاطره هیچوقت از نظر من محو نمیشود - وقتی صحبت میکردم با تمام حواس گوش و چشم و فکرش متوجه جمله‌های من بود و میگرفت و بعد به من برمیگرداند. با یک توضیح بهتر و با یک تعبیر بالاتر - یادم هست که آخرین مسئله‌ای که بعد از نیمه شبی بود مطرح شد، تفسیر سوره قدر بود و مسئله لیلہ القدر. من یک جمله‌ای گفتم و دیدم او شروع کرد بسط دادن، که مرا آنقدر جذب کرد که ساعتی از شب گذشت. و بعد از او جدا شدم. او بطرف تقدیر «لیلہ القدر» رفت. من هم بطرف تقدیر، من به زندان رفتم و سعادت شهادت را با اینکه زمینه‌اش فراهم بود و از آثارش میدیدم نداشتم - شاید هم خواست خدا نبود. او هم هجرت کرد و در مسیر شهادتش، پیش رفت. خداوند این شخصیت بزرگ را و آثارش را برای ما و برای جوانها همیشه آثار این شخصیت، کتابهای او، نظریات او را زنده‌تر بدارد و بر شماست که در اطراف مطالب او - مسائل او، بحث کنید، بیاندیشید و همان راهی که او رفت برای تبیین اسلام، یک اسلام انقلابی و اجتماعی و نه یک اسلام فقط ذهنی و سنتی که همیشه داشتیم. شما موفق باشید و این انقلاب همانطوریکه گفتم برعهده شماست. من آخر مرز هستم و شما در بین راه هستید و حرکت میکنید - خداوند همه شما را حفظ کند.

والسلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته